

شماره چاپ: ۴۶۷

دوره هشتم - سال اول

شماره ثبت: ۲۴۴

تاریخ چاپ: ۱۳۸۷/۹/۲۵

اظهار نظر کارشناسی درباره:  
«لایحه آیین دادرسی دیوان عدالت اداری»  
گزارش (۲)

[بررسی ماده (۲۱) تا انتهای لایحه]

کد موضوعی: ۲۴۰

شماره مسلسل: ۲-۹۵۱۳

خرداد ماه ۱۳۸۸

**به نام خدا****اظهار نظر کارشناسی درباره:****«لایحه آیین دادرسی دیوان عدالت اداری»****گزارش (۲)****[بررسی ماده (۲۱) تا انتهای لایحه]****مقدمه**

پس از ارسال متن لایحه دولت در مورد «آیین دادرسی دیوان عدالت اداری»، کمیته‌ای در مرکز پژوهش‌های مجلس متشکل از افرادی که نام آنها در شناسنامه گزارش آمده است، به بررسی آن پرداخت که این گزارش و گزارش ۱ حاصل آن می‌باشد. در گزارش ۱ مواد (۱) تا (۲۰) لایحه مورد بررسی قرار گرفت. در این گزارش ادامه مواد، مورد بررسی قرار گرفته است. جدولی که به پیوست آمده است، نظرات این کمیته را با متن لایحه و نیز متن پیشنهادی قوه قضائیه مقایسه می‌کند.

**ماده (۲۱)**

این ماده مقرر کرده که «شعبه ابتدا در مورد صلاحیت خود اتخاذ تصمیم» می‌کند. این امر خالی از ایراد نیست چراکه تنها در صورتی که شعبه خود را صالح نداند مبادرت به اتخاذ تصمیم (قرار عدم صلاحیت) می‌نماید، اما مطابق اصول دادرسی اگر دادگاه



خود را صالح به رسیدگی بداند و صلاحیت خود را احراز نماید، لازم نیست تصمیم خاص و جداگانه‌ای را (مثلاً قرار قبول صلاحیت) صادر کند بلکه در این صورت وارد رسیدگی‌های ماهوی و ماهیت امر می‌شود و اصولاً اتخاذ تصمیمی جداگانه در مورد قبول صلاحیت، مستلزم صدور قرار و اطلاع دادرسی است. از این رو پیشنهاد می‌شود این ماده که قصد دارد به جریان دادرسی بپردازد با تلفیق با ماده (۲۵) لایحه به صورت زیر اصلاح گردد: «مدیر دفتر شعبه باید پس از تکمیل پرونده آن را فوراً در اختیار شعبه قرار دهد. شعبه دیوان پرونده را ملاحظه و در صورت احراز صلاحیت و کامل بودن پرونده، آن را با صدور دستور تبادل لوایح به دفتر اعاده می‌کند تا پس از ابلاغ دادخواست و ضمایم آن به طرف شکایت، در نوبت به نظر شعبه برسد.

**تبصره-** چنانچه پرونده مشمول تبصره ماده (۴۴) قانون دیوان باشد، شعبه دیوان خارج از نوبت و بدون تبادل لوایح، به آن رسیدگی و رأی صادر می‌نماید». متن زیر نیز که تکلیف شاکی و طرف شکایت را مشخص می‌کند و در ذیل ماده (۲۵) لایحه آمده است، به عنوان متن ماده (۲۲) پیشنهاد می‌شود: «طرف شکایت موظف است ظرف یک ماه از تاریخ ابلاغ، نسبت به ارسال پاسخ اقدام کند. عدم وصول پاسخ، مانع رسیدگی نبوده و شعبه با توجه به مدارک موجود، به پرونده رسیدگی و مبادرت به صدور رأی می‌نماید».

**ماده (۲۲)**

**الف)** در این ماده مقرر شده است که دیوان شکایات مطرح شده را از همدیگر تفکیک و به هریک در صورت صلاحیت جداگانه رسیدگی می‌کند و چنانچه نسبت به برخی



موارد خود را صالح نداند مطابق ماده (۳۲) لایحه عمل می‌کند (یعنی طرف را برای اخذ توضیح دعوت می‌نماید). در حالی که به نظر می‌رسد ماده (۳۳) لایحه صحیح است یعنی قرار عدم صلاحیت صادر می‌نماید.

ب) در سطر دوم ماده، عبارت «با یکدیگر ارتباط کامل نداشته باشند» آمده است در حالی که به نظر می‌رسد که از نظر ادبی، از آنجا که فاعل جمله «شکایات متعدد» است که جمع غیر ذی‌شعور می‌باشد، باید فعل آن به صورت مفرد یعنی «نداشته باشد» بیاید.

ج) براساس مفاد ماده، شعبه دیوان مکلف است در موارد لازم، به تفکیک شکایات از یکدیگر اقدام نموده و سپس به صورت جداگانه به هر یک رسیدگی نماید. به نظر می‌رسد این کار با توجه به امکانات دیوان و سیستم اداری که لازم است به آماده کردن دادخواست‌های متعدد اقدام نماید و هزینه‌ای که برای دیوان دربر خواهد داشت و در نهایت مشکلات عملی که به وجود خواهد آورد، صحیح نباشد. لذا به نظر می‌رسد اگر این کار به خود شاکی یا شاکیان محول شود، پرونده سریع‌تر آماده رسیدگی خواهد شد. از این رو متن زیر برای این ماده پیشنهاد می‌شود: «اگر در ضمن یک دادخواست، شکایات متعددی مطرح شود که منشأ و مبنای آنها مختلف بوده و با یکدیگر ارتباط کامل نداشته باشند و شعبه دیوان نتواند ضمن یک دادرسی به آنها رسیدگی کند، مراتب را به شاکی ابلاغ می‌کند تا ظرف ۲۰ روز نسبت به تفکیک شکایات و تقدیم دادخواست جداگانه اقدام نماید.

**تبصره-** در صورت عدم تفکیک شکایات در موعد مقرر، قرار ابطال دادخواست

صادر می‌شود».

### ماده (۲۳)

الف) در سطر دوم ماده، عبارت «منشأ و مبنای واحد داشته باشند» آمده است. در حالی که به نظر می‌رسد که از نظر ادبی، از آنجا که فاعل جمله «شکایات» است که جمع غیر ذی‌شعور می‌باشد، باید فعل آن به صورت مفرد یعنی «داشته باشد» بیاید.

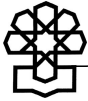
ب) در سطر سوم ماده از واژه «وگرنه» استفاده شده است که به نظر می‌رسد کاربرد آن در متن قانون، صحیح نباشد. لذا پیشنهاد می‌شود عبارت ماده به این‌گونه اصلاح شود: «می‌نماید. در غیر این صورت، شعبه دیوان ...».

ج) از آنجا که در موضوع ماده که شکایت افراد متعدد است، ابلاغ و اخطار به تمام شاکیان که ممکن است ده‌ها یا صدها تن باشند، برای دیوان مشکل است، متن زیر به عنوان تبصره این ماده پیشنهاد می‌شود: «شاکیان در صورتی که بیش از پنج نفر باشند، مکلفند در دادخواست، نماینده‌ای را جهت امر ابلاغ و اخطار، به شعبه دیوان معرفی نمایند».

### ماده (۲۴)

الف) از آنجا که جملات قانون باید ایجابی بوده و سلبی نباشد، جمله ابتدایی ماده صحیح به نظر نمی‌رسد و پیشنهاد می‌شود که به صورت زیر اصلاح گردد: «موضوع شکایت و خواسته باید معین و منجز باشد». منظور از معین بودن، مردد نبودن و منظور از منجز بودن، مبهم نبودن است. این اصطلاحات در آیین دادرسی مدنی نیز سابقه دارد.

ب) در سطر اول ماده، عبارت «در صورتی که به تشخیص شعبه واجد ابهام باشد، ...».





سلیس نیست؛ لذا پیشنهاد می‌شود عبارت زیر جایگزین آن شود: «در صورت وجود ابهام به تشخیص شعبه، ...».

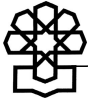
ج) عبارت ذیل ماده نیز از واژه «وگرنه» استفاده کرده است که در متن قانونی، صحیح به نظر نمی‌رسد. لذا پیشنهاد می‌شود جهت روانی جمله، عبارت به این‌گونه اصلاح شود: «... اقدام نماید. در غیر این صورت، شعبه نسبت به قسمت مبهم، قرار ابطال دادخواست صادر می‌نماید». دلیل تغییر «قرار رد دادخواست» مذکور در لایحه، به «قرار ابطال دادخواست» این است که اصولاً قرار رد دادخواست توسط دفتر شعبه صادر می‌شود در حالی که قرار ابطال توسط خود شعبه صادر می‌گردد. در ماده (۳۸) لایحه نیز از قرار ابطال دادخواست که توسط شعبه صادر می‌شود نام برده شده است.

#### ماده (۲۵)

با توجه به آنچه در توضیحات ماده (۲۱) لایحه گذشت، این ماده حذف می‌شود.

#### ماده (۲۷)

تکلیف شعبه دیوان به اخذ توضیح از طرفین شکایت با فلسفه وجودی دستور موقت در تعارض است، چراکه دستور موقت در موارد فوری و ضروری اتخاذ می‌شود و چنین تکلیفی با فوریت و ضرورت آن همخوانی ندارد. بنابراین پیشنهاد می‌شود این تکلیف از شعبه رفع گردد. به‌علاوه به‌موجب ماده (۲۸) قانون دیوان، شعبه رسیدگی‌کننده در صورت عدم ضرورت ادامه دستور موقت، می‌تواند نسبت به لغو آن



اقدام کند. از این رو پیشنهاد می‌شود جمله آخر ماده (۲۷) لایحه («شعبه باید مبادرت به اخذ توضیح از طرفین شکایت بنماید و طرفین مکلفند ظرف سه روز از تاریخ ابلاغ پاسخ خود را ارائه نمایند. عدم پاسخ‌گویی، مانع تصمیم‌گیری نمی‌باشد.») حذف گردد.

#### ماده (۲۸)

الف) به جهت امکان صدور لغو دستور موقت در هر زمان، تعیین یک ماه برای دستور موقت صحیح به نظر نمی‌رسد. لذا پیشنهاد می‌شود عبارت «برای حداکثر یک ماه» حذف شود.

ب) از آنجا که موضوع دستور موقت، گاهی از قبیل پلمپ محل کسب است، ممکن است موضوع عملیات خاتمه یافته باشد ولی کماکان امکان لغو دستور موقت با موضوع فک پلمپ وجود داشته باشد، لذا پیشنهاد می‌شود عبارت «و موضوع عملیات نیز خاتمه نیافته باشد یا» حذف شود.

ج) در مواردی همچون تضييع حقوق استخدامی، معمولاً ایراد خسارت قبل از تقدیم دادخواست، آغاز شده است و لذا لازم است امکان تسری دستور موقت به قبل از تقدیم دادخواست نیز وجود داشته باشد. از این رو پیشنهاد می‌شود عبارت «که در آن صورت، اثر آن از تاریخ تقدیم درخواست خواهد بود». از انتهای ماده حذف شود.

از آنجا که صدر ماده دارای پیچیدگی بوده و فاقد سلاست لازم است، پیشنهاد می‌شود به‌صورت زیر اصلاح گردد: «چنانچه شعبه دیوان با بررسی دلایل و مدارک شکای، فوریت و ضرورت دستور موقت را احراز نماید و دستور موقت مورد درخواست موضوعاً منتفی نشده باشد، دستور موقت صادر خواهد کرد. اثر این



دستور از تاریخ صدور دستور موقت است مگر در مواردی که تسری آن به گذشته در دستور صادر شده تصریح گردد».

#### ماده (۲۹)

این ماده بجز در مورد پیش‌بینی مهلت یک ماه برای لغو دستور موقت که در ماده قبل نقد شد، تکرار ماده (۲۸) قانون دیوان است و لذا وجود آن ضرورتی نداشته و پیشنهاد حذف آن می‌شود.

#### ماده (۳۰)

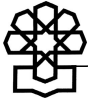
در این ماده دو اشکال عبارتی وجود دارد که پیشنهاد می‌شود به صورت زیر اصلاح گردد: «در صورت صدور دستور موقت یا لغو آن، مفاد آن به طرفین و در صورت رد تقاضای دستور موقت، صرفاً به شاکی ابلاغ می‌شود».

#### ماده (۳۱)

در این ماده، استثنایی بر اصل نوبتی بودن رسیدگی به پرونده‌ها، مطرح شده است. لذا از لحاظ منطقی نباید در ابتدای فصل قرار بگیرد؛ بلکه باید در انتهای فصل قرار گیرد.

#### ماده (۳۲)

براساس متن این ماده، اگر پس از دعوت شعبه از طرفین، در جلسه رسیدگی حاضر



نشوند، باید اخطاریه‌ای برای آنها ارسال شود و نتیجه عدم حضور را به آنها گوشزد نماید. این روند سبب اطاله بی‌مورد دادرسی می‌شود. لذا پیشنهاد می‌شود متن ماده به این صورت اصلاح شود: «... شکایت را لازم بداند، با ذکر موارد، تعیین وقت و اعلام نتیجه عدم حضور، آنها را برای حضور در جلسه رسیدگی دعوت می‌نماید و در صورت عدم حضور هریک از طرفین، حسب مورد وفق تبصره‌های ماده (۳۱) قانون دیوان اقدام می‌کند».

#### ماده (۳۶)

این ماده همان ماده (۳۱) لایحه پیشنهادی قوه قضائیه است. ایراد این ماده آن است که به فلسفه و مبانی نظارت قضایی دیوان بر اعمال و تصمیمات دولت توجهی نکرده است، چراکه یک بخش از این نظارت قضایی مربوط به جبران خسارت است و ممکن نیست از طریق سازش طرفین حل و فصل شود. بخش مهم دیگر نظارت قضایی، تضمین حاکمیت قانون و قانونیت تصمیمات و اقدامات مأموران دولتی است که حصول سازش در این مورد کاملاً بی‌معناست و حاکمیت قانون و قانونیت اقدامات و تصمیمات اداری شخصی و غیرنوعی را نادیده می‌گیرد. به علاوه صلح و سازش در دعاوی راجع به اموال عمومی و دولتی بدون تصویب هیئت وزیران برخلاف اصل (۱۳۹) قانون اساسی است. از این رو پیشنهاد می‌شود که این ماده حذف گردد.

#### ماده (۳۷)

آنچه در این ماده مد نظر بوده، اصلاح خواسته است که در متن پیشنهادی قوه



قضائیه هم به آن تصریح شده است و در لایحه دولت، به اصلاح دادخواست تغییر یافته است. از آنجا که اصلاحات دادخواست - به جز در مورد خواسته - به نحوی که در ماده آمده است، بدون تصریح در ماده نیز ممکن است، پیشنهاد می‌شود متن ماده به این نحو اصلاح شود: «شاکلی می‌تواند تا قبل از صدور رأی، خواسته خود را اصلاح کند. قبول تقاضای اصلاح خواسته پس از ارسال دادخواست و ضمائم آن برای طرف شکایت، مشروط به این است که به تشخیص شعبه، ماهیت خواسته تغییر نکرده باشد و شعبه بتواند بدون نیاز به ارسال مجدد دادخواست، براساس دادخواست اصلاح شده، رأی صادر نماید».

#### ماده (۳۹)

این ماده مشاوران موضوع ماده (۹) قانون دیوان را «مستشار» تلقی کرده است. در حالی که براساس ماده مذکور، آنها کارشناسان دیوان در رشته‌های مختلف هستند. از این رو پیشنهاد می‌شود این ماده به صورت زیر اصلاح گردد: «در مواردی که نیاز به بررسی پرونده از سوی مشاور باشد، شعبه با ذکر جهات مورد مشاوره و تعیین زمان مناسب، پرونده را جهت ارجاع به مشاور موضوع ماده (۹) قانون دیوان، به دفتر رئیس دیوان ارسال می‌کند. مشاور ظرف مهلت مقرر نسبت به بررسی پرونده و اظهار نظر مستدل اقدام می‌نماید. مهلت تعیین شده با موافقت شعبه قابل تمدید است». علت ارسال پرونده به دفتر رئیس دیوان این است که با ارجاع پرونده‌ها به مشاوران، حجم کار آنها را کنترل نماید.

#### مواد (۴۰ و ۴۱)

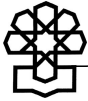
مفاد این مواد، تکرار مفاد ماده (۳۲) قانون دیوان است و با توجه به اینکه در ماده (۱) این لایحه تصریح شده است که رسیدگی در دیوان براساس این قانون و قانون دیوان است، نیازی به تکرار عین مواد آن قانون در اینجا نیست. لذا پیشنهاد می‌شود این دو ماده حذف شود.

#### ماده (۴۲)

در این ماده، عبارت «دارای موضوع واحد یا مرتبط باشند» آمده است در حالی که به لحاظ رعایت قواعد دستور زبان فارسی لازم است فعل «باشند» به «باشد» تغییر یابد.

#### ماده (۴۳)

**الف)** در این ماده به شعبه دیوان اجازه داده شده است که در صورتی که از فوت یا حجر شاکلی مطلع شود و پرونده نیاز به تکمیل تحقیقات داشته باشد، قرار توقف دادرسی را تا زمان تعیین و معرفی قائم مقام قانونی وی صادر نماید. در این ماده، همین حکم در مورد اطلاع از «زوال سمت نماینده قانونی» نیز بیان شده است. از آنجا که نماینده قانونی، به اشخاص حقوقی اختصاص دارد و شامل اشخاص حقوقی حقوق خصوصی و عمومی می‌شود و از طرف دیگر، اشخاص حقوقی عمومی از شکایت در دیوان منع شده‌اند، لازم است پس از عبارت فوق، واژه «او» قرار گیرد تا نشان دهد که این قید به شاکلی بازمی‌گردد.





ب) در این ماده از «اعلام» قرار توقف دادرسی به نشانی شاکی سخن گفته شده است؛ در حالی که لازم است در این موارد، «ابلاغ» شود نه «اعلام». از این رو، پیشنهاد می‌شود واژه «ابلاغ» جایگزین واژه «اعلام» شود.

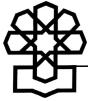
ج) عبارت ذیل ماده (در هر صورت، صدور رأی در این مورد، فوری و خارج از نوبت انجام می‌شود). امری بدیهی و منطقی بوده و فاقد بار حقوقی است. از این رو پیشنهاد حذف آن می‌شود.

#### ماده (۴۴)

الف) در صدر ماده، عبارت «در صورت احراز» آمده است و لذا کاربرد مجدد این عبارت در بند «ب» لازم نیست. از این رو پیشنهاد می‌شود عبارت بند «ب» به این صورت اصلاح شود: «شاکی یا وکیل یا نماینده قانونی او سمت نداشته باشد».

ب) بند «و» در صدد بیان اعتبار امر مختومه است و لذا لازم است که تمام اجزای آن در این بند ذکر گردد. همانندی دعوا از حیث جهت و موضوع از اجزای اصلی این بحث است که در بند «و» ذکری از آن به میان نیامده است. از این رو پیشنهاد می‌شود این بند به صورت زیر اصلاح شود: «شکایت طرح شده از حیث جهت و موضوع قبلاً بین همان اشخاص یا اشخاصی که اصحاب دعوا، قائم مقام آنان هستند، رسیدگی و حکم قطعی نسبت به آن صادر شده باشد؛ در این متن، واژه «شده» پس از واژه «رسیدگی» حذف شده است؛ چراکه زائد بوده و «شده است» در انتهای جمله، به آنجا نیز عطف می‌شود.

ج) از آنجا که ذیل بند «و» ارتباطی به صدر این بند ندارد، پیشنهاد می‌شود در بند «ز»



به این صورت بیاید: «موجبات رسیدگی به شکایت، منتفی شده باشد».

#### ماده (۴۵)

الف) در مورد سه سطر پایانی ماده این نکته وجود دارد که هرچند ارسال تصویر دادخواست، لوائح و مستندات طرفین برای ثالث، توسط «دفتر شعبه» صورت می‌گیرد و نه «شعبه»، ولی این کار به دستور شعبه انجام می‌شود و از آنجا که در ادامه ماده اخذ توضیح از ثالث نیز آمده است که خارج از وظیفه دفتر شعبه می‌باشد، پیشنهاد می‌شود لفظ «دفتر» از سطر پنجم ماده حذف شود.

ب) از آنجا که اولاً ارسال پاسخ کتبی از سوی ثالث، ضمانت اجرا ندارد و ثانیاً براساس تبصره این ماده، شعبه می‌تواند در صورت لزوم ثالث را برای ادای توضیح دعوت نماید و ثالثاً این ماده جهت اخذ توضیح از ثالث است و نیازی به تکلیف جدید برای شعبه در این ماده نیست، پیشنهاد می‌شود عبارت «و نهایتاً با ملاحظه ... اقدام به صدور رأی می‌نماید». از ذیل ماده حذف گردد.

#### ماده (۴۷)

الف) صدر این ماده تکرار ماده (۳۰) قانون دیوان عدالت اداری است و نیازی به تکرار آن در اینجا نیست.

ب) ذیل ماده، اخذ توضیح از سایر افراد را محدود به افرادی نموده که بر ضد آنها در پرونده صحبت شده است در حالی که این محدودیت لازم نیست و از این رو پیشنهاد می‌شود عبارت زیر جایگزین آن شود: «شعبه می‌تواند در صورت لزوم رأساً نسبت



به اخذ توضیح از اشخاص ثالث اقدام نماید».

#### ماده (۴۸)

در ماده (۲۹) قانون دیوان عدالت اداری، اعتراض ثالث به مقررات قانون آیین دادرسی مدنی ارجاع داده شده است. از این رو لازم است در صورت ذکر موضوع اعتراض ثالث در آیین دادرسی دیوان، مواردی به جز آنچه در آیین دادرسی مدنی ذکر شده، مدنظر قرار گیرد. در ماده (۴۸) لایحه قید «یک سال پس از اطلاع» است که علاوه بر نکات مطروحه در آیین دادرسی مدنی، مد نظر قرار گرفته است. از آنجا که این قید، مبهم بوده و فاقد اثر و گاه گمراه کننده نیز می باشد، لذا پیشنهاد می شود که این ماده حذف گردد تا همان مقررات قانون آیین دادرسی مدنی در اینجا اجرا گردد.

#### ماده (۴۹)

متن این ماده از لحاظ ماهوی، فاقد اشکال به نظر می رسد ولی از لحاظ شکلی، پیشنهاد می شود دو مورد زیر در آن اعمال گردد:

الف) عبارت «در شعبه دیوان فقط دو قاضی و در شعبه تشخیص فقط سه یا چهار قاضی حضور داشته باشند و بین آنان اختلاف نظر وجود داشته باشد و» حذف شود. چراکه وجود و عدم آن یکسان است.

ب) از آنجا که لازم است رئیس دیوان، از حاصل نشدن اتفاق آرای لازم برای صدور رأی در شعبه به نحوی آگاه شود و بهترین طریق برای این امر، خود شعبه است، پیشنهاد می شود عبارت «با تقاضای شعبه مربوط»، قبل از عبارت «قضات سایر



شعب» بیاید.

ج) در جمله ذیل ماده، عبارت «صدور رأی خواهد شد» به عبارت «رأی صادر خواهد شد» تغییر یابد.

#### ماده (۵۱)

در بین نکاتی که در این ماده جهت درج در دادنامه برشمرده شده است، خود رأی دیوان (نظر نهایی دیوان در مورد موضوع) دیده نمی شود. از این رو پیشنهاد می شود بند «ز» ماده به صورت زیر اصلاح گردد: «رأی دیوان با ذکر جهات، دلایل، مستندات، اصول و مواد قانونی که براساس آن صادر شده است».

#### ماده (۵۲)

الف) در متن لایحه کلمه «ارسال» به اشتباه «اسال» نوشته شده است.

ب) در بند «ه» پیشنهاد می شود عبارت «اداره مزبور» جایگزین «آنها» شود.

#### فصل هفتم - تجدیدنظر

الف) نکاتی در مورد مرحله تجدیدنظر در دیوان عدالت اداری:

۱. قانون جدید دیوان و بالتبع در این لایحه، آرای صادره از شعب دیوان را قطعی دانسته شده است. این تحول برخلاف مفاد قوانین قبلی است که آرای صادره از شعب دیوان را حسب اعتراض هریک از طرفین در شعب تجدیدنظر قابل رسیدگی مجدد می دانست (ماده (۱۸) اصلاحی قانون دیوان عدالت اداری). احتمالاً قانون گذار در نظر



داشته با حذف مرحله تجدیدنظر عادی از آرای شعب بدوی، اطلاع دادرسی را تا حدی کاهش دهد. البته قانون جدید و این لایحه نوعی تجدیدنظر از آرای صادره از شعب بدوی را تجویز کرده که جزء موارد تجدیدنظر فوق‌العاده است. با توجه به وضعیت فعلی دیوان که به دلیل کمبود قاضی و نیز فراوانی پرونده‌ها، عملاً رسیدگی در شعب، توسط یک قاضی صورت می‌گیرد و توسط دیگران امضا می‌شود، پیش‌بینی تعدد قضات برای جلوگیری از پایمال شدن حقوق شهروندان، عملاً اجرا نمی‌گردد.

۲. حذف مرحله تجدیدنظر عادی و تجویز موارد تجدیدنظر فوق‌العاده به دلیل دشواری احراز مخالفت بین رأی با شرع یا قانون و نیز پایین بودن احتمال اعلام اشتباه قاضی یا قضات صادرکننده رأی بدوی، عملاً راه به جایی نمی‌برد.

۳. اینک که برحسب قانون اصلاح ماده (۱۸) اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۵/۱۰/۲۴ پس از احراز مخالفت بین آرای قطعی با شرع از سوی رئیس قوه قضائیه، تشخیص وی صرفاً به‌عنوان یکی از موارد اعاده دادرسی باعث رسیدگی مجدد در همان شعبه صادرکننده - نه شعبه تشخیص - می‌باشد و عملاً در اجرای قانون اخیر شعب تشخیص دیوان عالی کشور از ساختار دیوان حذف شده‌اند، اجرای مفاد قانون اصلاح شده قبلی در دیوان عدالت اداری و به‌تبع آن تأسیس شعب تشخیص در دیوان محل تأمل است. زیرا وقتی که قانون‌گذار، حذف شعب تشخیص از ساختار دیوان عالی کشور را به‌عنوان سیاست کلان اصلاحات قضایی مقرر نموده، دلیلی ندارد که در یک مرجع دیگر برخلاف آن سیاست عمل شود. بنابراین در دیوان عدالت اداری نیز بهتر است خلاف بین شرع بودن جزء موارد اعاده دادرسی ذکر شود و شعب تشخیص حذف گردند.



۴. از اشکالات دیگر شعب تشخیص این است که این شعب، ماهیتاً برای رسیدگی به موارد مغایر با شرع و قانون، تشکیل شده‌اند و لذا موارد موضوع مواد (۳۷) و (۴۳) قانون دیوان که برعهده این شعب است، مغایر با ماهیت آنهاست.

با توجه به این نکات، پیشنهاد می‌شود مرحله تجدیدنظر عادی، در دیوان احیا شود. به این منظور، لازم است قوه قضائیه مواد پیشنهادی را ارائه دهد و روال لوایح قضایی در مورد آنها طی شود. مجلس نیز می‌تواند در این مورد، طرح ارائه نماید. در صورت لزوم، این مرکز نیز حاضر به همکاری خواهد بود.

ب) در این فصل، در مورد اعتراض به آرای صادره و تجدیدنظر صحبت شده است ولی عنوان فصل «تجدیدنظر» می‌باشد. جهت همخوانی عنوان فصل با موارد مطروحه در آن، پیشنهاد می‌شود عنوان فصل به «اعتراض و تجدیدنظر» تغییر یابد.

#### ماده (۵۳)

در بندهای «الف» تا «و» این ماده، نکاتی که باید در دادخواست تجدیدنظر ذکر شود، برشمرده شده است. از آنجا که در مواد بعد، رعایت مقررات مربوط به دادخواست را در اینجا نیز لازم شمرده است، نیازی به بندهای «الفن» و «و» نیست و از این‌رو، پیشنهاد می‌شود این دو بند حذف شود.

#### ماده (۵۵)

مفاد این ماده به‌نوعی در ماده (۵۱) متن پیشنهادی قوه قضائیه قید شده بود. براساس این ماده اگر دادخواست تجدیدنظر فاقد مشخصات تجدیدنظرخواه یا اقامتگاه وی



باشد، فاقد اعتبار محسوب شده و دادخواست توسط مدیر دفتر شعبه تشخیص، رد می‌شود. از نظر حقوقی گرچه دادخواستی که فاقد امضای شخص حقیقی یا مهر شخص حقوقی است فاقد اعتبار است و شاید حتی نتوان نام دادخواست ناقص نیز بر آن نهاد، اما با توجه به اینکه دیوان فقط در تهران مستقر است و رسیدگی‌های آن نیز طولانی است و از این طریق حق دادخواهی شهروندان محدود شده است، شایسته است این مورد نیز در زمره موارد رفع نقص تلقی شود تا تجدیدنظرخواه در مهلت قانونی، این ایراد را رفع نماید. از این رو پیشنهاد می‌شود متن ماده به صورت زیر اصلاح شود: «در موارد نقص دادخواست تجدیدنظر، وفق ماده (۱۹) این قانون، توسط مدیر دفتر شعبه تشخیص، قرار رفع نقص صادر می‌شود».

#### ماده (۵۷)

در ماده (۱۰) قانون دیوان، شعب تشخیص مجاز شده‌اند که به سایر پرونده‌ها نیز رسیدگی نمایند. ماده (۵۷) لایحه، در این مورد است. پیشنهاد می‌شود به سبب تصریح این مورد، پس از عبارت «پرونده‌های عادی»، عبارت «وفق ذیل ماده (۱۰) قانون دیوان» اضافه شود تا هرگونه ابهام را از «پرونده‌های عادی» رفع نماید.

#### ماده (۵۸)

الف) در این ماده، برای مدیرانی که رأی دیوان را اجرا نکرده‌اند و پس از آن، در روند اجرای ماده (۳۶) قانون دیوان، دادرس اجرای احکام آنها را احضار کرده و تعهد بر اجرای حکم یا جلب رضایت محکوم‌له در مدت معین را از ایشان گرفته است و با این



حال باز هم از اجرای حکم، استنکاف نموده‌اند و سپس در اجرای ماده (۳۷) قانون دیوان، به انفصال موقت از خدمات دولتی و جبران خسارت وارده، محکوم شده‌اند، تعیین تکلیف می‌نماید و این امکان را فراهم می‌کند که در صورتی که شخص یا اداره طرف شکایت، پس از اعتراض محکوم‌علیه و قبل از صدور رأی شعبه تشخیص، اقدام به اجرای حکم نماید، شعبه تشخیص، حکم به رفع اثر از حکم انفصال محکوم‌علیه را صادر کند. به بیان دیگر می‌توان گفت که این ماده، فرصتی دوباره را که مدت آن کوتاه هم نیست، در اختیار مدیر مستنکف می‌گذارد تا با اجرای رأی دیوان، از انفصال موقت، رهایی یابد. به نظر می‌رسد که این فرصت، بسیار زیاد است و باید آن را محدودتر نمود. از این رو پیشنهاد می‌شود که این فرصت، محدود به مهلت تجدیدنظرخواهی از رأی مبنی بر انفصال موقت باشد و علاوه بر این، شعبه تشخیص نیز در رفع اثر از انفصال، اختیار داشته باشد. بر این اساس، پیشنهاد می‌شود عبارت «قبل از صدور رأی شعبه تشخیص» به عبارت «قبل از انقضای مهلت تجدیدنظرخواهی» تغییر یابد و واژه «می‌تواند» در سطر سوم و پس از عبارت «شعبه تشخیص» ذکر شده و در پی آن، فعل جمله نیز از «صادر می‌کند» به «صادر کند» اصلاح شود.

ب) در تبصره این ماده مقرر شده که چنانچه مدیری به دلیل استنکاف از اجرای رأی دیوان منفصل شده و سپس مدیر بعدی، رأی را اجرا نماید یا توسط اداره طرف شکایت اجرا گردد، رئیس دیوان به پیشنهاد مدیر منفصل یا اداره طرف شکایت و با موافقت رئیس قوه قضائیه از حکم انفصال رفع اثر می‌نماید. در این مورد به نظر می‌رسد که:



۱. این نوع ارفاقات معمولاً به منظور تشویق ممتنع به اجرای حکم و تسهیل و تسریع در احقاق حق محکوم‌له است.

۲. اصل حاکمیت قانون ایجاب می‌نماید که در همه حال قوانین و مقررات و قواعد صلاحیت رعایت گردد. بنابراین مدیر بعدی یا اداره طرف شکایت به تکلیف قانونی خود عمل نموده که حکم دیوان را اجرا نموده است و اساساً مدیر بعدی نیز باید حکم دیوان را اجرا نماید.

۳. مدیر یا کارمند متخلف که از اجرای رأی دیوان استنکاف نموده است مرتکب هیچ‌گونه فعل مثبت یا تخفیف‌دهنده نشده است که مستوجب رفع اثر از حکم انفصال باشد. این رأی برای متنبه نمودن او و یکی از تضمینات نظارت قضایی و اصل حاکمیت قانون صادر شده و بنابراین هیچ دلیل منطقی ندارد که مدیری که از اجرای رأی دیوان استنکاف نموده و به انفصال محکوم شده است به این دلیل که بعداً رأی اصلی توسط مدیر بعدی یا اداره اجرا شده است مستحق مجازات نباشد چراکه آنها وظیفه قانونی خود را عمل نموده و او نیز عملی انجام نداده که مستحق چنین بخششی باشد.

۴. به علاوه اگر قرار است رفع اثری انجام شود برطبق قواعد حقوقی (ولو با موافقت رئیس قوه قضائیه) باید توسط همان شعبه‌ای که رأی را صادر نموده است انجام شود نه توسط رئیس دیوان. در غیر این صورت مصلحت‌اندیشی‌های اجرایی و سیاسی ممکن است باعث شود قوه مجریه به حقوق مردم تجاوز نموده و از اجرای رأی دیوان نیز استنکاف نموده و بعداً در یک فرایند طولانی‌مدت رأی را به اجرا گذاشته و از طریق غیرعادی از مجازات مدیر متخلف جلوگیری نموده و از این طریق



شهروندان را در معرض مضیقه و محدودیت و تضییع حق قرار دهد. با توجه به نکات فوق، پیشنهاد می‌شود که تبصره این ماده حذف گردد.

#### ماده (۶۰)

الف) این ماده، جهت تشریح چگونگی اجرای مواد (۱۶) و (۱۸) قانون دیوان است و از متن آن این‌گونه استنباط می‌شود که برای رئیس قوه، رئیس دیوان و قاضی دیوان، در اجرای مواد مذکور، مهلتی دو ماهه را پیش‌بینی نموده است که به‌نظر می‌رسد امری غیرمنطقی است. به‌نظر می‌رسد لازم است این مهلت، برای ارائه اعتراض توسط ذی‌نفع به مقامات فوق، تعیین شود تا ایشان، مواد مزبور را اجرا نمایند. از این‌رو، متن زیر برای این ماده پیشنهاد می‌شود: «اجرای مواد (۱۶) و (۱۸) قانون دیوان، منوط به تقدیم دادخواست با رعایت مواد (۹) تا (۱۴) این قانون و ذکر مشخصات رأی مورد اعتراض و تاریخ ابلاغ آن، از سوی ذی‌نفع ظرف یک ماه از تاریخ ابلاغ رأی است».

جمله زیر نیز به‌عنوان تبصره برای این ماده پیشنهاد می‌شود تا برای آرای ابلاغی پیش از لازم‌الاجرا شدن این قانون (آیین دادرسی دیوان عدالت) تعیین تکلیف نماید: «مهلت تقدیم دادخواست موضوع این ماده در مورد آرای ابلاغی قبل از لازم‌الاجرا شدن قانون آیین دادرسی دیوان عدالت اداری، یک ماه از تاریخ لازم‌الاجرا شدن آن قانون است».

ب) از آنجا که وظیفه اصلی شعب تشخیص، رسیدگی به موارد ادعایی مخالفت بین با شرع و قانون است و در این فصل، اصولاً در مورد وظایف این شعب، صحبت می‌شود، پیشنهاد می‌شود این ماده به ابتدای این فصل منتقل شود.

**ماده (۶۱)**

محتوای این ماده قابل قبول است؛ ولی پیشنهاد می‌شود عبارت آن به صورت زیر اصلاح شود: «چنانچه شعبه تشخیص اعتراضات وارد شده به آرای شعب دیوان و همچنین اشتباهات اعلام شده در اجرای مواد (۱۶) و (۱۸) قانون دیوان را نپذیرد، رأی مذکور را ابرام و در غیر این صورت، پس از نقض رأی، مبادرت به رسیدگی و صدور رأی می‌کند و چنانچه رأی یاد شده قرار باشد، پرونده را جهت ادامه رسیدگی، به شعبه رسیدگی کننده اعاده می‌نماید».

**ماده (۶۲)**

**الف)** جمله صدر ماده، ناقص است و لذا پیشنهاد می‌شود کلمه «تقاضای» به ابتدای ماده اضافه شود.

**ب)** در ماده (۳۸) قانون دیوان عدالت اداری، برای تقاضای ابطال مصوبات، در هیئت عمومی دیوان، درخواست را کافی دانسته شده است. در حالی که در ماده (۶۲) لایحه، تقدیم *دادخواست* لازم دانسته شده است. به نظر می‌رسد این تغییر لازم نباشد. از این رو پیشنهاد می‌شود کلمات «دادخواست» و «دادخواست مذکور» در متن ماده به «درخواست» تغییر یابد و همچنین در تبصره ماده نیز «دادخواست ابطال» به «درخواست ابطال» و «دادخواست‌ها» به «درخواست‌ها» اصلاح شود.

**ج)** در تبصره ماده، عبارت «الزام به» زائد است و لذا پیشنهاد حذف آن داده می‌شود.

**ماده (۶۳)**

**الف)** پیرو موضوعی که در ماده قبل ذکر شد، پیشنهاد می‌شود در این ماده نیز کلمه «دادخواست» در این ماده نیز به «درخواست» تغییر یابد و نیز «قرارها» در ذیل ماده به «قرار» اصلاح گردد.

**ب)** جمله ذیل ماده، حکم به بایگانی درخواست فاقد امضا یا اثر انگشت درخواست‌کننده، توسط مدیر دفتر هیئت عمومی داده است. از آنجا که می‌توان این نقص را نیز همانند سایر نقایص درخواست، با اخطار رفع نقص به درخواست‌کننده گوشزد نمود، به نظر می‌رسد نیازی به بایگانی نمودن درخواست نباشد. از این رو پیشنهاد می‌شود جمله ذیل ماده حذف شده و عبارت «موارد ب) تا د) آن» به «سایر موارد» تغییر یابد.

**ماده (۶۴)**

این ماده تشخیص یک موضوع کاملاً قضایی را در وهله اول برعهده مدیر دفتر هیئت عمومی که یک مقام اداری است، نهاده است. به بیان دیگر طبق این ماده چنانچه مدیر دفتر هیئت عمومی تشخیص دهد رسیدگی به درخواست ابطال مصوبه موضوعاً منتفی می‌باشد. مانند موارد استرداد دادخواست یا وجود رأی قبلی دیوان در مورد مصوبه، دادخواست را به نظر رئیس دیوان می‌رساند. در این مورد متن پیشنهادی قوه قضائیه در ماده (۶۱) آن، مناسب‌تر به نظر می‌رسد. طبق این ماده، «مدیر دفتر هیئت عمومی، درخواست را به نظر رئیس دیوان می‌رساند. چنانچه درخواست مشمول ماده (۳۹) قانون دیوان باشد، رئیس یا معاون قضایی دیوان، وفق حکم آن ماده اقدام





می‌کند و در بقیه موارد، درخواست جهت اخذ پاسخ مرجع تصویب‌کننده و قرار گرفتن در نوبت رسیدگی، به دفتر اعاده می‌گردد».

#### ماده (۶۵)

الف) این ماده همان ماده (۶۲) لایحه پیشنهادی قوه قضائیه است که در آن مهلت پاسخ‌گویی مرجع دولتی مربوطه، از یک ماه مذکور در متن پیشنهادی قوه قضائیه، به دو ماه افزایش یافته است. به نظر می‌رسد این افزایش مدت پاسخ‌گویی، توجیهی نداشته باشد، چراکه موجب اطاله بی‌مورد دادرسی می‌شود و در این حین حقوق شهروندان در فرایند زمانی طولانی برای پاسخ‌گویی و رسیدگی و ابطال و ابلاغ آن تضییع می‌شود. برای پاسخ‌گویی نسبت به ابطال یک مصوبه و تمهید استدلالات حقوقی فرصت یک ماه کاملاً متعارف و معقول می‌باشد.

به‌علاوه در همین ماده ذکر شده است «در هر صورت پس از گذشت سه ماه از تاریخ ابلاغ هیئت عمومی به موضوع رسیدگی و تصمیم مقتضی اتخاذ می‌نماید» که این مهلت سه‌ماهه (که در لایحه قوه قضائیه نیز قید نشده بود) توجیهی ندارد، چراکه از یک‌سو در صدر ماده تصریح شده مرجع دولتی موظف است ظرف دو ماه پاسخ دهد و از سوی دیگر این فرصت داده شده است که مهلت زیادی بوده و موجب اطاله دادرسی و تضییع حقوق شهروندان می‌شود. به نظر می‌رسد مهلت یک ماهه‌ای که در لایحه قوه قضائیه آمده بود کاملاً متعارف و مناسب است. از این رو پیشنهاد می‌شود اولاً کلمه «دادخواست» به «درخواست» تغییر یافته و ثانیاً «ظرف دو ماه» به «ظرف یک ماه» اصلاح شود و ثالثاً عبارت «انقضای مهلت مزبور» جایگزین عبارت «گذشت



سه ماه از تاریخ ابلاغ» گردد.

ب) در تبصره ماده، استمهال مرجع تصویب‌کننده «تا سه ماه» ممکن دانسته شده است. پیشنهاد می‌شود جهت جلوگیری از سوءاستفاده از استمهال، کلمه «حداکثر» قبل از عبارت «تا سه ماه» اضافه شود. با این کار، سقف استمهال نیز مشخص می‌شود.

#### ماده (۶۶)

الف) از آنجا که مشورتی بودن کمیسیون‌های موضوع این ماده، از عبارات ماده مشخص است، پیشنهاد می‌شود کلمه «مشورتی» از سطر دوم ماده حذف شود. ب) پیشنهاد می‌شود پیرو مسئله‌ای که در ماده (۶۲) لایحه مطرح شد، کلمه «دادخواست» به «درخواست» اصلاح شود.

ج) پیشنهاد می‌شود در تبصره ماده، کلمه «مزبور» جایگزین کلمه «مشورتی» شود. لازم به یادآوری است که در متن لایحه، مواد (۶۴)، (۶۵)، (۶۷) و (۶۸) متن پیشنهادی قوه قضائیه حذف شده است که به نظر می‌آید وجود ماده (۶۵) و نیز تبصره ماده (۶۸) - به‌عنوان ماده‌ای مستقل - لازم باشد. متن این مواد به شرح زیر است:

«ماده (۶۵) - چنانچه مصوبه‌ای در هیئت عمومی ابطال شود، رعایت مدلول رأی هیئت عمومی در مصوبات بعدی، الزامی است و تصویب مصوبات بعدی بدون رعایت مفاد رأی هیئت عمومی، ممنوع است. هرگاه مراجع مربوط، مصوبه جدیدی برخلاف رأی هیئت عمومی تصویب کنند، رئیس دیوان موضوع را خارج از نوبت، در هیئت عمومی مطرح می‌نماید.



**تبصره ماده (۶۸)** - در مواردی که اجرای آرای هیئت عمومی، نیازمند عملیات اجرایی باشد، با ارجاع رئیس دیوان یا هیئت عمومی، موضوع مطابق سایر مقررات، در اجرای احکام دیوان، پیگیری خواهد شد.

لازم به یادآوری است که مفاد مواد (۶۷) و (۶۸) پیشنهادی قوه قضائیه به نوعی تکرار ماده (۴۵) قانون دیوان عدالت اداری بوده و نیازی به ذکر آنها نمی باشد.

#### **ماده (۶۸)**

واحد اجرای احکام دیوان عدالت که در قانون دیوان عدالت مقرر شده است، در این لایحه حذف شده است. در این مورد ماده (۶۹) متن پیشنهادی قوه قضائیه مقرر داشته: «واحد اجرای احکام دیوان عدالت اداری، زیر نظر رئیس دیوان یا معاون وی، انجام وظیفه می نماید و به تعداد کافی، دادرس اجرای احکام و متصدی دفتر در اختیار خواهد داشت.

**تبصره** - برای دادرسان اجرای احکام، داشتن ده سال سابقه قضایی یا پنج سال با داشتن مدرک کارشناسی ارشد یا دکترا در رشته های حقوق و الهیئت (گرایش فقه و مبانی حقوق اسلامی) یا معادل حوزوی، کافی است».

از آنجا که طبق ماده (۱۲) قانون دیوان، واحد اجرای احکام، زیر نظر رئیس دیوان یا یکی از معاونان وی تشکیل می شود و باید از لحاظ انجام وظیفه، تحت نظر شعبه دیوان باشد، پیشنهاد می شود عبارت زیر جایگزین عبارت متن ماده (۶۸) لایحه شود: «احکام دیوان توسط واحد اجرای احکام دیوان عدالت اداری و تحت نظارت رئیس شعبه مربوط اجرا می گردد». علت جایگزینی واحد اجرای احکام به جای مدیر



دفتر شعبه این است که مدیر دفتر شعبه، دارای توانایی، تخصص و صلاحیت لازم برای اجرای احکام نیست.

#### **ماده (۶۹)**

**الف)** از آنجا که اجرای دادنامه، ممکن است چند مرحله داشته باشد، لذا پیشنهاد می شود کلمه «کامل» در میان عبارت «اجرای دادنامه» بیاید.

**ب)** با پذیرش واحد اجرای احکام دیوان، لازم است تبصره ماده، حذف شده و مفاد ماده (۷۱) پیشنهادی قوه قضائیه در ادامه متن ماده (۶۹) لایحه ذکر شود. از این رو پیشنهاد می شود در ادامه ماده (۶۹) لایحه، عبارت زیر قید شود: «در غیر این صورت، با تقاضای محکوم له، پرونده جهت اجرای حکم از طریق رئیس دیوان یا معاون وی، به واحد اجرای احکام ارسال می گردد».

#### **ماده (۷۰)**

این ماده تکرار ماده (۳۷) قانون دیوان است و لذا وجود آن ضروری نبوده و پیشنهاد حذف آن می شود.

لازم به ذکر است که ماده (۷۳) پیشنهادی قوه قضائیه در لایحه حذف شده است که وجود آن لازم به نظر می رسد و از این رو پیشنهاد می شود ذکر گردد:

**ماده (۷۳)** - «طرح پرونده در شعب تشخیص، مانع از اجرای حکم قطعی دیوان نخواهد بود مگر آنکه شعبه تشخیص، قرار توقف اجرای حکم را صادر نماید».

**ماده (۷۱)**

حکم مقرر در این ماده کاملاً غیرمنطقی و مغایر قانون اساسی است. چراکه برای محکوم علیه حق تشخیص قابل اجرا بودن یا نبودن حکم را داده است امری که در هیچ یک از نظام های حقوقی پذیرفته شده نیست. به نظر می رسد اگر محکوم علیه در اجرای حکم ابهام دارد باید استفتا نماید و براساس آن اجرا نماید نه اینکه قانون گذار به محکوم علیه اجازه دهد که با توسل به وجود ابهام یا معاذیر و موانع قانونی که مصادیق آن مشخص نشده است اعلام نماید حکم قابل اجرا نیست. این مقرر فلسفه اجرای حکم و تقویت و تضمین اجرای احکام دیوان را خدشه دار نموده و مغایر نظارت قضایی بر اعمال دولت است. نباید یک کارمند - و در این مورد محکوم علیه یک حکم - حق داشته باشد در مقابل رأی قضایی که اعتبار قطعی یافته و برای همه قابل اجراست و جز قانون گذار یا مرجع قضایی عالی تر نمی تواند آن را فسخ کند، با تمسک به دلایل مبهم (معاذیر و موانع قانونی و ابهامی) آن را غیر قابل اجرا بداند. به علاوه، آیا «معاذیر» و «موانع» دو چیز هستند یا این دو واژه به صورت مترادف به کار رفته است؟

به نظر می رسد این ماده بتواند مستمسکی برای مأموران دولتی شود تا به وسیله آن اقتدار و اعتبار، احکام قضایی دیوان را اجرا نکرده و با وقت کشی، شاکی را که یک شهروند زیان دیده است خسته نمایند تا از مطالبه حق خود انصراف دهد.

به علاوه از آنجا که حکم قضایی به وسیله یک مقام اداری یا محکوم علیه همان حکم، غیر قابل اجرا اعلام می شود، صحیح به نظر نمی رسد.

با توجه به موارد فوق، پیشنهاد می شود عبارت ماده (۷۴) پیشنهادی قوه قضائیه،



جایگزین متن ماده شود. این ماده، با اعمال تغییراتی چنین است: «چنانچه در جریان اجرای آرای دیوان، توافقی راجع به نحوه اجرای رأی بین طرفین صورت پذیرد و محکوم علیه به تعهدات خود عمل ننماید، محکوم له می تواند ادامه عملیات اجرایی را درخواست نماید».

مفاد ماده (۷۵) پیشنهادی قوه قضائیه نیز که در لایحه حذف شده است، مفید، کارگشا و لازم به نظر می رسد و پیشنهاد می شود پس از ماده فوق ذکر شود. متن این ماده چنین است: «چنانچه دادرس اجرای احکام، رأی شعبه دیوان را مبهم بداند، به نحوی که امکان اجرای آن وجود نداشته باشد با ذکر مورد ابهام از شعبه صادرکننده رأی، تقاضای رفع ابهام می نماید. نظر شعبه درخصوص رفع ابهام، برای اجرای احکام، لازم الاتباع است».

**ماده (۷۲)**

این ماده، امکان صدور رأی اصراری توسط مراجع شبه قضایی را پذیرفته است و در ادامه آن، به شعب دیوان اجازه ورود به ماهیت را داده است. از آنجا که لازم است رأی شعب دیوان، توسط مراجع شبه قضایی مدنظر قرار گیرد، پیشنهاد می شود متن پیشنهادی قوه قضائیه جایگزین متن این ماده شود. متن قوه قضائیه به صورت زیر است: «مراجع مذکور در بند «۲» ماده (۱۳) قانون دیوان، مکلفند در رسیدگی و صدور رأی خود، مفاد رأی شعبه دیوان را رعایت نمایند والا مستنکف از اجرای رأی دیوان، محسوب و مطابق ماده (۳۷) همان قانون با آنان رفتار خواهد شد.



**تبصره -** رسیدگی به تخلفات قضات مأمور در این قبیل مراجع و صدور حکم به محکومیت انتظامی آنان، در صلاحیت دادسرا و دادگاه انتظامی قضات می‌باشد.

ماده (۸۲) پیشنهادی قوه قضائیه نیز مکمل این ماده است و لذا پیشنهاد می‌شود پس از ماده فوق قرار گیرد: «در کلیه موارد مذکور در بند «۲» ماده (۱۳) قانون دیوان، در صورتی که آرا و تصمیمات مورد شکایت، به وسیله شعبه دیوان نقض شود، شعبه رسیدگی‌کننده می‌تواند در مورد اصل موضوع، رسیدگی ماهوی نموده و رأی مقتضی صادر نماید و یا رسیدگی مجدد را به شعبه همعرض از مراجع اختصاصی، محول نماید».

#### ماده (۷۳)

**الف)** در بند «۴» ماده (۳۶) قانون دیوان عدالت اداری، پیش‌بینی شده که «ابطال اسناد و تصمیمات اتخاذ شده مغایر با رأی دیوان» توسط دیوان صورت گیرد. با این وجود برخی از شعب دیوان از ابطال اسناد خودداری می‌کنند و آن را در صلاحیت دادگاه‌های عمومی می‌دانند. جهت جلوگیری از این تفسیر نادرست و نیز جلوگیری از سردرگمی شهروندان، پیشنهاد می‌شود در صدر ماده (۷۳) لایحه عبارت زیر اضافه شود: «مراجع صدور اسناد اعم از رسمی یا در حکم آن از قبیل ادارات ثبت و دستگاه‌هایی که تصمیمات آنها مغایر با رأی دیوان است و همچنین».

**ب)** کلمه «بر» قبل از عبارت «حسب مورد» در ذیل ماده زائد است و از این رو پیشنهاد می‌شود حذف گردد.



لازم به ذکر است که ماده (۷۹) پیشنهادی قوه قضائیه در لایحه حذف شده است که وجود آن لازم به نظر می‌رسد و از این رو پیشنهاد می‌شود ذکر گردد:

**ماده (۷۹) -** «در اجرای بند «۱» ماده (۳۶) قانون دیوان، چنانچه مسئول مربوطه پس از احضار بدون عذر موجه، در اجرای احکام حاضر نشود، دادرس اجرای احکام مطابق تبصره «۲» ماده (۳۱) آن قانون، اقدام خواهد کرد».

براساس مفاد ماده فوق، دادرس اجرای احکام خواهد توانست مسئول مربوطه را که در اجرای بند «۱» ماده (۳۶) قانون دیوان، به احضار، پاسخ نگفته است، جلب نموده یا یک ماه تا یک سال از خدمات دولتی منفصل نماید.

#### ماده (۷۴)

در این ماده، جهات «اعاده دادرسی» بر شمرده شده که البته یک مورد مذکور در ماده (۱۷) قانون دیوان از قلم افتاده است. از این رو پیشنهاد می‌شود عبارت زیر به عنوان بند «و» به این ماده اضافه شود: «و- پس از صدور حکم، اسناد و مدارکی به دست آید که دلیل حقانیت درخواست‌کننده اعاده دادرسی باشد و ثابت شود اسناد و مدارک یاد شده در جریان دادرسی مکتوم بوده و در اختیار وی نبوده است».

#### ماده (۷۵)

**الف)** در عبارت صدر ماده، پیشنهاد می‌شود «مهلت دادخواست» به «مهلت تقدیم دادخواست» تغییر یابد.

**ب)** پیشنهاد می‌شود جهت هماهنگی مهلت اعاده دادرسی با مهلت‌های تجدیدنظر مقرر



در قانون، از «دو ماه»، به «۲۰ روز» کاهش یابد.

#### ماده (۷۶)

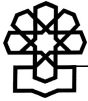
مفاد این ماده، به نوعی تکرار ویژگی‌های دادخواست است که در مواد (۱۱) تا (۱۴) لایحه آمده است. از این‌رو پیشنهاد می‌شود متن ماده به صورت زیر درآید: «دادخواست اعاده دادرسی با رعایت مواد (۱۱) تا (۱۴) این قانون با ذکر جهتی که موجب اعاده دادرسی شده است، به شعبه صادرکننده رأی تقدیم می‌شود».

#### ماده (۷۹)

در این ماده، واژه «حکم» در عبارت «توقف اجرای حکم» مبهم است، خصوصاً در مواردی که از مصادیق بند «د» ماده (۷۴) لایحه محسوب شود. از این‌رو پیشنهاد می‌شود عبارت «مورد اعاده دادرسی» پس از عبارت فوق‌الذکر اضافه شود.

#### ماده (۸۱)

در این ماده، اعاده دادرسی مجدد را با یک «جهت» واحد نمی‌پذیرد، در حالی که باید اعاده دادرسی مجدد با یک «دلیل» واحد را نپذیرد. توضیح اینکه جهات اعاده در ماده (۷۴) ذکر شده است که می‌توان با استناد به دلایل متعدد ولی از جهت واحد، اعاده دادرسی را درخواست نمود.



#### ماده (۸۲)

در این ماده، عبارت «به هیچ عنوان» زائد است و معنای جدیدی را افاده نمی‌کند. از این‌رو پیشنهاد می‌شود این عبارت حذف گردد.

در انتهای متن پیشنهادی قوه قضائیه دو فصل با عنوان «سایر مقررات» و «اصلاح برخی از مواد قانون دیوان عدالت اداری» آمده که در لایحه دولت، حذف شده است. پیشنهاد می‌شود مواد زیر که برگرفته از آن مواد است، ذیل فصلی با عنوان «مقررات مختلف» در انتهای قانون بیاید. شماره مواد، مطابق با متن پیشنهادی قوه قضائیه است.

«ماده (۸۵) - رئیس دیوان عدالت اداری در اجرای ماده (۴۶) قانون دیوان، نظر مشورتی دیوان را ضمن ارسال پرونده مربوط، به دیوان عالی کشور اعلام می‌نماید». این ماده، تفسیری بر ماده (۴۶) قانون دیوان بوده و نحوه اجرای آن را مشخص می‌نماید و از این‌رو، وجود آن در آیین دادرسی دیوان پیشنهاد می‌شود.

«ماده (۸۶) - هیئت عمومی، شعب و واحد اجرای احکام دیوان عدالت اداری در موارد سکوت این قانون، مطابق مقررات قانون آیین دادرسی مدنی و قانون اجرای احکام مدنی، اقدام می‌نمایند».

به نظر می‌رسد با توجه به شباهت‌هایی که میان آیین دادرسی دیوان و آیین دادرسی مدنی وجود دارد، وجود این ماده، در آیین دادرسی دیوان ضروری باشد و لذا پیشنهاد می‌شود در آیین دادرسی دیوان قرار گیرد.

هرچند اصولاً اصلاح هر قانون، به طرح یا لایحه‌ای جداگانه نیازمند است و نمی‌توان ضمن قانونی دیگر، قانونی را اصلاح نمود، ولی با توجه به اشکالاتی که در



قانون دیوان عدالت اداری وجود دارد، مواد زیر برای اصلاح آن اشکالات پیشنهاد می‌شود:

«ماده (۹۲) - ماده (۸) قانون دیوان عدالت اداری، به شرح زیر اصلاح می‌شود:

ماده (۸) - در صورت عدم حضور هریک از اعضای شعب دیوان یا ممنوعیت قانونی هریک از آنان برای رسیدگی به پرونده مطروحه، یکی از دادرسان علی‌البدل، به انتخاب رئیس دیوان، در رسیدگی و صدور رأی مشارکت می‌نماید».

در ماده (۸) قانون دیوان، تنها برای عدم حضور «رئیس شعبه» تعیین تکلیف شده است و در مورد عدم حضور سایر اعضای شعب، تعیین تکلیف نشده است که خود مشکلاتی را در شعب دیوان ایجاد نموده است. از این رو ماده فوق پیشنهاد می‌شود.

ماده (۹۳) - تبصره «۲» ماده (۹) قانون دیوان عدالت اداری، به شرح زیر اصلاح و یک تبصره به عنوان تبصره «۳»، اضافه می‌شود:

«تبصره «۲» - مشاوران مزبور پس از احراز صلاحیت آنان، توسط دیوان، به قوه قضائیه معرفی می‌شوند تا حسب مورد با حقوق و مزایای معادل دادرس علی‌البدل دیوان، به استخدام رسمی یا قراردادی در قوه قضائیه درآمده یا از واحدهای دولتی مربوط، به دیوان منتقل شوند. همچنین استفاده از خدمت کارکنان بازنشسته ادارات که واجد شرایط مذکور در این قانون باشند، با پیشنهاد رئیس دیوان و موافقت رئیس قوه قضائیه، بلامانع است».

«تبصره «۳» - نحوه انتخاب این کارشناسان، براساس دستورالعملی است که توسط رئیس دیوان، تهیه و ابلاغ می‌گردد».

در این ماده، امکان مأمور شدن افراد از واحدهای دولتی به دیوان جهت مشاوره



موضوع ماده (۹) دیوان و نیز به کارگیری بازنشستگان به همین منظور، پیش‌بینی شده است که می‌تواند به کارآمدی بیشتر دیوان کمک نماید و لذا پیشنهاد می‌شود در آیین دادرسی دیوان مقرر شود. البته کلمه «بر» قبل از عبارت «حسب مورد» در صدر ماده پیشنهادی قوه قضائیه حذف می‌شود.

«ماده (۹۰) - عبارتهای (هیئت‌های بازرسی)، (شورای کارگاه)، (کمیسیون موضوع ماده (۵۶) قانون حفاظت و بهره‌برداری از جنگل‌ها و منابع طبیعی و اصلاحات بعدی آن) از بند «۲» ماده (۱۳) قانون دیوان عدالت اداری، حذف می‌شوند». از آنجا که در حال حاضر هیئت‌های بازرسی و شورای کارگاه وجود خارجی نداشته و رأی کمیسیون موضوع ماده (۵۶) نیز قابل تجدیدنظرخواهی در دادگاه‌های عمومی است، اصلاحات مذکور در ماده فوق، پیشنهاد می‌شود.

«ماده (۹۱) - تبصره «۲» ذیل ماده (۱۳) قانون دیوان عدالت اداری، به شرح زیر اصلاح می‌شود:

«تبصره «۲» - تصمیمات قضایی دادگاه‌ها و سایر مراجع قضایی دادگستری، محاکم نظامی سازمان قضایی نیروهای مسلح و دادگاه عالی انتظامی قضات، قابل شکایت در دیوان عدالت اداری نمی‌باشند».

متن تبصره «۲» ماده (۱۳) قانون دیوان، دارای اشکال است. چون «دادگاه انتظامی نیروهای مسلح» در نظام قضایی ایران وجود ندارد.

ماده (۸۸) - در ماده (۲۵) قانون دیوان عدالت اداری، عبارت (ماده (۱۶)) به (ماده (۱۵)) اصلاح می‌شود.

در ماده (۲۵) قانون دیوان عدالت اداری که به دستور موقت اشاره نموده است،



اشتباهاً به جای ارجاع به ماده (۱۵)، به ماده (۱۶) اشاره نموده است.

علاوه بر موارد فوق، دو مورد دیگر نیز در قانون دیوان عدالت اداری وجود دارد که نیازمند اصلاح است. ماده (۱۳) قانون فعلی دیوان عدالت اداری مصوب سال ۱۳۸۵ که به بیان صلاحیت و حدود اختیارات دیوان پرداخته، تکرار ماده (۱۱) قانون سابق دیوان مصوب ۱۳۶۰ است با این تفاوت که بند «۱» ماده مزبور علاوه بر ردیف‌های (الف) و (ب)، شامل ردیف (پ) نیز بود که در قانون فعلی دیوان این ردیف تحت عنوان بند «۱» ماده (۱۹) که به حدود صلاحیت و اختیارات هیئت عمومی می‌پردازد، آورده شده است.

ذیل ردیف (پ) از بند «۱» ماده (۱۱) قانون سابق دیوان، این عبارت قیدی وجود دارد: «در مواردی که تصمیمات یا اقدامات یا مقررات مذکور به علت برخلاف قانون بودن آن یا عدم صلاحیت مرجع مربوط یا تجاوز یا سوءاستفاده از اختیارات یا تخلف در اجرای قوانین و مقررات یا خودداری از انجام وظایفی که موجب تضییع حقوق اشخاص می‌شود» از ظاهر این عبارت پیداست که اختصاص به ردیف (پ) ندارد و به ردیف‌های (الف) و (ب) یا به عبارت دیگر به کل بند «۱» ماده (۱۱) مربوط است؛ زیرا «تصمیمات» و «اقدامات» موضوع ردیف‌های (الف) و (ب) است.

متأسفانه در قانون جدید دیوان به این نکته توجه نشده و لذا عبارت قیدی مزبور به اشتباه جزئی از ردیف (پ) تلقی شده و به همراه آن عیناً تحت عنوان بند «۱» ماده (۱۹) آورده شده است.



بدین جهت لازم است با توجه به تقطیع ردیف‌های (الف)، (ب) و (پ) در قانون جدید، موضوع عبارت قیدی فوق‌الذکر نیز تقطیع و به تناسب ذیل بندهای «۱» از مواد (۱۳) و (۱۹) آورده شود.

در ضمن در استنساخ یا تایپ قسمت انتهایی عبارت قیدی فوق‌الذکر اشتباهی صورت گرفته که لازم است اصلاح شود. به این ترتیب که عبارت «یا خودداری از انجام وظایفی که موجب تضییع حقوق اشخاص می‌شود» به عبارت «یا خودداری از انجام وظایف، موجب تضییع حقوق اشخاص می‌شود» تغییر یابد.

براین اساس پیشنهاد می‌شود دو ماده زیر به قانون آیین دادرسی دیوان عدالت اضافه شود:

۱. «عبارت زیر به ذیل بند «۱» ماده (۱۳) قانون دیوان عدالت اداری اضافه می‌شود:

در مواردی که تصمیمات یا اقدامات مذکور به علت برخلاف قانون بودن یا عدم صلاحیت مرجع مربوط یا تجاوز یا سوءاستفاده از اختیارات یا تخلف در اجرای قوانین یا خودداری از انجام وظایف، موجب تضییع حقوق اشخاص می‌شود».

۲. «ذیل بند «۱» ماده (۱۹) قانون دیوان عدالت اداری از عبارت «در مواردی که» تا آخر عبارت، بدین‌گونه اصلاح می‌شود:

در مواردی که مقررات مذکور به علت برخلاف قانون بودن یا عدم صلاحیت مرجع مربوط یا تجاوز یا سوءاستفاده از اختیارات، موجب تضییع حقوق اشخاص می‌شود».



## شناسنامه گزارش

شماره مسلسل: ۹۵۱۳-۲

عنوان گزارش: اظهارنظر کارشناسی درباره: «لایحه آیین دادرسی دیوان عدالت اداری»  
گزارش (۲) [بررسی ماده (۲۱) تا انتهای لایحه]

نام دفتر: مطالعات حقوقی (گروه حقوق عمومی و بین الملل)

تهیه و تدوین: سیدمحمدهادی راجی

مدیر مطالعه: سیدمحمدهادی راجی

ناظر علمی: جلیل محبی

متقاضی: کمیسیون قضایی و حقوقی

همکاران: مصطفی اوحدی، هادی حبیبیا

همکاران خارج از مرکز: غلامرضا نجم آبادی، فخرالدین بدریان، اسدا... یآوری

اظهارنظرکنندگان خارج از مرکز: علی محمد فلاحزاده، علی اکبر گرجی، عباس توازنیزاده،

سیدمهدی علوی

ویراستار تخصصی: —

ویراستار ادبی: —

واژه‌های کلیدی (فارسی / انگلیسی): —

تاریخ شروع مطالعه: ۱۳۸۷/۹/۱۵

تاریخ خاتمه مطالعه: ۱۳۸۸/۲/۱۲

تاریخ انتشار: ۱۳۸۸/۳/۳